

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

تیمور شاه تیموری

المان – 19 فبروری 2012

دو نمونه از حساسیت و عکس العمل ملی ما

در مقابل اجانب

وطن عزیز ما در طول تاریخ غالباً طرف تاخت و تاز اجانب قرار گرفته، که با عکس العمل های شدید ملی مواجه گردیده است و همه در سینه تاریخ درج است. من دو نمونه از حساسیت مردم را در مقابل اشغالگران که از مدتیست در حافظه دارم بیان میکنم.

اول: بیش از یکصد هزار عسکر روس با تمام تجهیزات هوایی و زمینی در افغانستان مستقر گردیده اند، در هر کوچه و پسکوچه، در سرکهای عمومی و چهارراهیها عساکر روس سلاح بر دوش دیده میشوند. در اداره مملکت مشاورین روس رول مهم دارند. روس چوچه های وطنی در شور و شغف اند؛ ببرک کارمل مرتب نعره میکشد که ما تنها نیستیم، همسایه بزرگ شمالی ما با ماست. کنترل جاده ها و رفت آمد مردم بدست روسهاست. اهالی در خانه های خود آرام ندارند، هرگاه و ناگاه در طول روز و شب دروازه خانه ها باز میشود، سه چهار نفر روس با دو سه نفر حزبی وارد خانه های مردم میشوند و تمام اتاقها، حتی اتاقهای خواب زنانه و مردانه را نا انسانانه با بوتهای کثیف عسکری لگد مال نموده و تلاشی میکنند و بعضاً آنچه خوش شان بیاید بر میدارند و میروند. کسی را مجال چرا گفتن نیست.

در جاده ها و چهارراهیها تانکهای روس با عساکر ایستاده است، بچه های نوجوان دور شان جمع میشوند و کوشش میکنند با این غولهای بی شاخ با اشاره افهام و تفهیم نمایند. بعضی ازین جوانان به آنها ریشخند میکنند، بعضی یک قطی سگرت و یا ساجق به آنها میدهند و چیزی

بهتر و قیمتی تر از آنها میگیرند. در اطراف روسها با شدت و ظلم بیشتر عمل میکنند. اگر از پشت دیواری یک فیر علیه آنها صورت گیرد، تمام آن خانه و خانه های مجاور را ویران میکنند. اگر از جنگلی فیری صورت بگیرد آن جنگل را میسوزانند، باغها را به بهانه اینکه کسی در آنجا پنهان نباشد، ویران میکنند. در شمالی تاکهای انگور را از ریشه برکنند و ظلم شان بالای زن و مرد به نقطه اوج خود رسیده بود.

کاخ نشینان به خورسندی تماشا میکردند، اما مملکت آماده و آستن قیام عمومی بود که اولاً در کابل، بعداً در هرات و دیگر ولایات صورت گرفت و رژیم خلق - پرچم را با کاخ کرملین یکجا سرنگون کرد. در چنین حالی در یکی از کوچه باغهای شمالی عراده محاربوی بزرگی ایستاده و چند نفر روس سلاح بدوش محافظ آن هستند. باری یکی از روسها متوجه میشود که در زیر این عراده عظیم، شیء کوچکی در حرکت است. اعتناء نمیکند و بعداً یک جرقه روشنائی خفیف نظر شان را جلب میکند. از چار طرف روسها سر فرود می آورند و می بینند که یک طفل پنج ساله که پیراهن درازی بر تن دارد و پاهایش برهنه است قطی گوگردی بدست دارد، یک تار گوگرد را روشن میکند و در زیر بادی موتر میبرد، تا زمانی که الی ختم بسوزد و حرارت بدستش برسد و آنگاه فلیته دیگر گوگرد را روشن میکند و ساعتهاست که به این کار مشغول است و نتیجه مطلوبش را که حریق کرد عراده محاربوی است بدست نمی آورد. تا اینکه گوگردهایش خلاص میشود آنگاه با عصبانیت از زیر موتر جنگی میبرآید و جانب خانه خود روان میشود. این صحنه را روسها به غور مراقبت کردند و با تعجب یکی با دیگری حکایت کردند و هم یکی از وطنداران که از آنجا میگذشت به این گزارش وقوف یافته و با دیگران حکایت کرد.

دوم، جنگ میوند:

در جون 1880 سردار محمد ایوب خان بیرق جهاد بیست و با دوازده هزار نفر سواره و پیاده نظام و سی و دو توپ از شهر هرات خارج گردید. و از راه فراه و گرشک به استقامت قندهار بحرکت افتاد. این سپاه در بیست جولای نزدیک میدان میوند رسید و در دشت خشک و بی آب معسکر گرفت. زیرا جنرال برروز با قشون دوازده هزار نفری خود قبلاً در کناره دریا وضع الجیشی اختیار کرده و توپخانه قوای انگلیس را تعبیه کرده بود و در عین حال سه کندک عساکر سردار شیر علیخان به سپاه سردار محمد ایوب خان پیوست.

شش هزار نفر از مردم داوطلب و سپاه هرات برای رفع احتیاج آب خوراکه مشغول تصفیه کانال مخروبه ای در نزدیکی معسکر گردیدند که آب جاری شد و سپاه و ستور بیارمیدند. مدت شش روز هردو سپاه مقابل هم قرار داشتند. روز هفتم سپاه ملی به حرب عمومی آغاز کرد. اما

توپخانه دشمن به شدت فعالیت می کرد و قشون ملی در میدان هموار مثل برگ درخت
میریخت و عده ای از افسران

دلیر به شهادت رسیدند. آنگاه چار هزار سواره منظم و غیر منظم هراتی که دور سردار محمد
ایوب خان ایستاده بودند در سه ستون در سه جهت دشت بتاختند و از نظرها دور شدند. و اینها
در داخل دائره عظیمی دور خورده و در مدت یک ساعت در عقب جبهه دشمن رسیده بودند. و
حمله افغانها از پیشروی و عقب دشمن آغاز گردید و عساکر انگلیس محصور گردیدند. این
جنگ که از طلوعه بامداد تا عصر دوام یافت، فقط سردار شیر علیخان با بیست و پنج نفر
انگلیس آنهم به لباس افغانی و مسلمانی از بیراهه توانستند خود را به شهر قندهار برسانند و
خبر انعدام سپاه انگلیس را به جنرال برایمروز برسانند. درین جنگ مشهور که پشت حکومت
انگلیس را در هند به لرزه در آورد زنان افغان هم شرکت کرده بودند و داستان ملالی دوشیزه
جوانی که در میدان جنگ میوند بیرق سپاه ملی را در عوض بیرقدار کشته شده در شانہ
میکشید و مردان را تحریک میکرد و طعنه میداد از همین جا نشأت کرد.

تا اینجا آنچه نوشته نقل از کتاب افغانستان در مسیر تاریخ تالیف جناب میر غلام محمد غبار
بود. اما

آنچه من شنیده و در سینه حفظ داشتم چنین است:

در دشت سوزان میوند در گرمای نیم روز دو نفر زخمی که هردو در حال جان دادن استند به
فاصله یک متری کنارهم افتاده اند، که یکی از آنها افغان و دیگری انگلیس است. مرد افغان
همین که میفهمد که آن دیگر انگلیس است، چنان قهرش بجوش می آید که درد و زخم و
خونریزی خود را فراموش میکند و فاصله یک متری را به سینه طی میکند و خود را بالای
سر انگلیس زخمی که هنوز چشمهای سبزش در حرکت است میرساند. دهن باز میکند و
قانقرتکش را در بین دندانهای بالائی و پائینی خود میگیرد و آنچه قوت داشت فشار میدهد. که
در آن واحد هردو جان میدهند. یکی رهسپار جنت و دیگری رهسپار دوزخ میگردد.
انگلیسها این صحنه را میبینند و آنچه میبایست بدانند، میدانند و در کتابهای خاطرات محاروبی
خویش درج مینمایند.

تیمور شاه تیموری - المان